

مازانه بیست و نه روزم سادسد  
مخاک ریش جو سیم از برده آه چشم

زرد کردار خاک آسمانم خطردار  
بجای برساند خاک از لقا انانرا  
بجاکم نم که جو آب ز بر سینه میگرد  
بدونش بینوایان خوب عشق فریب خود  
بود خط جوهر و زرد کرسن خوش  
بزرخاک هم که بان بوجو میله من درم  
دو عالم از خبار خود هم بره گویند  
ازین آیین رانان بنیق خوش میخوانند  
سبک و جی بک بخود پرواز خود برود  
بزرگان هم سرش کرم  
که جمع کف من  
انرا کرد و گوشت زرد پاک نماند  
بخندد پاک که با لایم انداختند  
شعله کرمها دیدار بلندست بلند  
کوته من کند رانید بخاطر خندان  
امشب از پنجه در میان بره او گویند

پرواز کرد رنگ رخسارم آه شد  
در دشت غبار سرمه صاف خونگام

ز زهر خوش این فعی زهر در نظر دار  
خندک میل از موج سواد سر بردار  
ز بس چشم نرم بنها بر رخسارش نظر دار  
که سرو از بال خرمی بالین بزر بر سر دار  
نذر و بوسه او از خط لب بالی بردار  
رک ابر از خیارم میتواند آب بردار  
که عشقا خیال چو ابرو ز بر بردار  
رک من محض در خور لحن بندش دار  
که آنچه در رنگ او موج شکستنی آید  
میگرد که شوکت  
ریش از بنا که دارد  
کف خاکستر از شعله آذر پاک نماند  
جاسوزن زدن از طلسم خنک کمان  
نیچو طور بیارید که خاک کمان  
که خیارم بدل آن بت بیساک نماند  
مشب ابی نقش آنکه کف خاک نماند

کود پو

کردید بیتو چهره اشک کباب زرد  
پرون شدیم از خط زین و زخود

عاشق از جیت خود جو کله بنیاد کند  
سر زبانی من ز ناز نهد ای خوا  
صوت آن که کسوخ چونها کش کند  
سرو مغز و رتر میل گرفتار آن ریش  
نالوان بلی ما نماند از بیضه پرو  
بسه دانسته نمائید رخسار خودم  
رقم شوخا جولان  
جینش ملک مرا جلوه  
اگر سالک درین ره پیرو دل میتواند کند  
دل من ز بر تیش جو کله و وصله میرخصد  
شده آب ز نفا فلها خوب ازین شادم  
کند از جی طیار و عن بادام سویدم  
ز بس دارم بیجا استقامت مشب خلیار  
زمین شوره من از صد فایان تراقتا  
ز بس کردم جمعیت سب بر سر  
ریش خنیدم چه خوش شیدم ز خنیدم

شد از شکست رنگی مینا من با زرد  
بستم بار خویش درین آفتاب زرد

بشکند آینه رخسار فولاد گسند  
میرد رنگ زردم که تیرا باد گسند  
خام موی ز رنگان بریزد از گسند  
کاشک طوم کش از گردن آزاد گسند  
مستی پرواز پروی کف صیاد گسند  
عکس خود دیده در آینه مرا یاد گسند  
قدرا و شوکت  
سهمیاد گسند  
خبر ابرویش آفاق منزل میتواند  
باین نازک خوشی هر چه ممکن میتواند  
که از یادم خبار خاطر مکی میتواند  
دل کجا جز به بنم بار عاقل میتواند  
بهر جا باد صبح افشانند منزل میتواند  
که صد خرمن از یکانه حاصل میتواند  
بهر جا رنگ خلوق رحمت محفل میتواند  
به لالی خط سانه بودر کای میتواند